

# آموزش و پرورش دربرگیرنده همه؛ چرا؟

## آموزش و پرورش فراگیر

دکتر ابوالفضل سعیدی

عضو بازنشسته هیئت علمی  
پژوهشگاه آموزش و پرورش

کدام حیات بخشی معنوی است که به آموزش و پرورش نیازمند نباشد؟ نکته بسیار ستودنی در این آیه آن است که خداوند مهربان این حکم خود را به هیچ گروهی از انسان‌ها محدود نکرده است، چرا که به جای واژه‌های مؤمن، مسلم، مرد، زن، باهوش یا هر واژه دیگری که دال بر مقید بودن این حکم باشد، از واژه «نفس» بهره گرفته که به معنای هر فرد از نوع انسان است، بدون هیچ اختصاصی. در پایان آیه، به نکوهش پیشینیان می‌پردازد که این راهنمایی‌های الهی را شنیدند، اما به اسراف روی آوردند و زیاده‌روی کردند. این پیام بسیار ارزشمند، متولیان آموزش و پرورش (یعنی ما معلمان و مدیران) و مدیران جامعه را آگاه می‌سازد که راه درست بهره‌مندی از آحاد انسان‌ها حذف ناتوانان آنان نیست، بلکه حیات بخشیدن به همه انسان‌ها از طریق مناسب است.

به نظر می‌رسد این ارزشمند تلقی کردن تک‌تک انسان‌ها در قرآن، به سبب آن فطرتی است که از عصاره خوبی‌ها، یعنی روح الهی، در درون آنان دمیده و گوهر باقی و ارزشمند وجودشان شده است؛ همان فطرتی که دین الهی بر آن استوار شده است و خدا به پیامبر می‌فرماید: رویت را به سوی آن دین (روش) پاک بگردان که بر پایه فطرت است؛ همان فطرتی که خداوند مردم را بر آن آفریده است و تبدیل‌پذیر نیست. چون این فطرت اصل وجود انسان‌هاست، پس آحاد آدمیان پاک و پرورش‌پذیرند و پرورش نادرست آنان را گمراه می‌سازد. چنان‌که پیامبر مهربان (ص) می‌فرمودند: هر کودکی بر فطرت الهی به دنیا می‌آید، اما پدر و مادرش او را مسلمان، یهودی، نصرانی یا مجوس بار می‌آورند. به همین دلیل می‌فرماید: هر کس کسی را که با کاستی در جسم یا دریافت دانش روبه‌روست یاری کند تا در مسیر جریان حق در هستی پیش رود، خدا نیز در سختی‌های انتقال به جهان آخرت او را یاری خواهد داد.

پیامبر اسلام که درود خدا و خلق بر او باد، خود اسوه این احیاست. مرد نابینایی در مسجد به حضور آن حضرت شرفیاب شد و درخواست نمود که از حضور در نماز جماعت (یعنی مشارکت در برنامه‌های سرنوشت‌ساز مرکز حکومت اسلامی در زمان خود)

جست‌وجوی دانش بر هر مرد و زن مسلمان واجب است (بحارالانوار، ج ۱: ۱۷۷).

گاهی پنداشت ما از این گفته آن پیامبر پاک‌نهاد (ص)، آن است که این واجب تنها بر کسانی حکم شده است که از استعداد بالایی برخوردارند و بر دیگران وظیفه‌ای نیست. بدتر این است که تصور شود کارگزاران آموزش و پرورش را نیز در مورد این افراد، یعنی افراد بی‌استعداد، وظیفه‌ای بر دوش نیست. چنین پنداشتی معلمان و مدیران و سایر کارگزاران آموزش و پرورش را از درگیری ذهنی و تلاش برای دستیابی همه کودکان و نوجوانان و بزرگسالان جامعه خود به آموزش و پرورش عالی معذور می‌دارد و آنان را به جای کنکاش برای یافتن راه‌های مناسب‌تر آموزش و پرورش عمومی، به کوره راه یافتن راه‌هایی برای تعیین آنانی که استعداد کافی ندارند می‌کشاند. این راه به نخبه‌پروری و فراموش کردن اکثریت مردم منتهی می‌شود. این روش که سال‌ها بر آموزش و پرورش کشورها حاکم بود، از دهه ۶۰ میلادی با تردید برخی از اندیشمندان آموزش و پرورش و علوم رفتاری و برخی از پدران و مادران دارای کودکان متفاوت (یا به‌ظاهر نخبگان) روبه‌رو شد و مسیر آموزش و پرورش را در کشورهای پیش‌تاز صنعتی تغییر داد.

البته با پیشینه باورهایی که در دین ما مسلمانان وجود داشته است، انتظار می‌رفت این تغییر از سرزمین‌های اسلامی آغاز شود، چرا که اگر این اندیشه‌ها با ریزبینی کاوش می‌شد، به همان نتیجه منجر می‌گشت. در این سطور، قصد پرداختن به این مبانی را داریم تا بیگانه نبودن این پنداشت نو با فرهنگ خودی را باور کنیم و با انگیزه سرفرازی دوباره آموزش و پرورش سرزمین اسلامی خود، تلاشمان را به کار ببریم.

به استناد آیه ۳۲ سوره مائده در قرآن مجید، ارزش حیات بخشیدن به هر فرد با حیات بخشیدن به تمامی مردم، از آغاز هستی تا پایان آن، برابر دانسته شده است. مفسران به درستی این حیات بخشی را فقط جسمانی قلمداد نکرده‌اند، بلکه بیشتر ناظر بر حیات بخشی معنوی تلقی نموده‌اند.

معذورش بدارد، اما پیامبر بر وجوب حضور وی در امور جماعت تأکید کرد و فرمود با کشیدن ریسمانی از الیاف درخت خرما از در منزل آن نایبنا تا مسجد، زمینه حضور وی را تسهیل کنند (رجوع کنید به خصال شیخ صدوق، ج ۱: ۳۰) و این همان روشی است که امروز به توان بخشی مبتنی بر جامعه مشهور شده است. نکته جالب آن است که پیامبر نپسندید عزت نفس آن نایبنا، حتی با کمک گرفتن از دیگران - که بدون تردید حاضر بودند به احترام دستور پیامبر انتقال آن مرد نایبنا به مسجد و خانه را به عهده گیرند - خدشه دار شود.

اکنون سؤال این است که ما به عنوان پیروان راه پاک الهی و کسانی که جانشینی انبیا (معلمی) را انتخاب کرده ایم، تا چه میزان با کودکان و نوجوانان و دیگر مردم برخوردی همچون برخورد پیامبر گرامی اسلام داریم؟

آیا ما از آن دسته معلمان و مدیرانی نیستیم که تا با دانش آموزی که کاستی های هوشی، جسمی یا رفتاری دارد روبه رو می شویم که انجام وظایفمان را دشوار می کند، بی تأمل به دنبال راه و بهانه ای می گردیم که او را از سر راه خودمان برداریم تا بتوانیم با دانش آموزانی که مشکلی ندارند و می پنداریم به درد درس خواندن می خورند کار کنیم تا در نتایج شگرف پیشرفتشان شریک باشیم؟ آیا دقایقی به آینده آنان که به بهانه هایی از شرشان خلاص می شویم اندیشیده ایم؟ آیا در مقابل آنان مسئول نیستیم؟

البته منظورم این نیست که هیچ یک از معلمان ما دغدغه خاطری در مورد این گروه از افراد جامعه ندارند، اما کم نیستند معلمان و کارگزارانی در آموزش و پرورش که هنگام روبه رو شدن با دانش آموزان مشکل دار و مشکل ساز به حذف آنان یا دست کم جداسازی آنان از جریان عادی تحصیل می اندیشند. چنین دیدگاهی در آموزش و پرورش به پیروزی شمار اندکی از افراد (یعنی آنان که استعداد بیشتری در گذراندن روال مرسوم آموزش و پرورش دارند یا همان به اصطلاح نخبگان) و شکست انبوهی از جمعیت کشور منجر می شود؛ نتیجه ای که مخالف هدف های آموزش و پرورش همگانی، یعنی دستور پیامبرمان (ص) است. اگر به فرموده ایشان، که همان فرمان الهی است، فراگیری علم بر همگان واجب است، پس نظام های آموزش و پرورش کشورهای اسلامی باید کاری کنند که انجام این واجب همانند به جا آوردن نماز برای همگان آسان شود، نه آنکه عده ای را از چرخه فراگیری حذف یا منزوی کنند. باید همان گونه عمل کرد که پیامبر برای آن فرد نایبنا کرد.

نکته دیگر در این زمینه تأکید دین ما بر ایجاد وحدت در امت اسلامی است: «به ریسمان الهی چنگ زنید و از گرد آن پراکنده نشوید... این گونه خداوند نشانه های خود را برای شما آشکار می سازد تا شاید هدایت یابید» (آیه ۱۳، سوره آل عمران).

پرسش این است که اگر ما گروهی از افراد امت اسلامی را به

بهانه متفاوت بودن از بیکره تربیتی جامعه جدا سازیم، آیا در آن ها حس یکی بودن با امت و تعلق داشتن به آن را از میان نمی بریم؟ کودک، نوجوان یا حتی بزرگ سالی که در مدرسه محله خود و در کنار کودکان همسایه در اتاق درس جایی برای خود نمی یابد و خدای نا کرده همسالان، معلمان، مدیران و گاه حتی والدین او را تحقیر و تمسخر می کنند، هرگز می تواند حس یگانگی و تعلق داشتن به امت را بچشد و خود را در برابر این جامعه مسئول بداند؟ آیا با این روش های حذف و جداسازی، او را برای غیراجتماعی شدن و گاه ضداجتماعی شدن تربیت نمی کنیم؟ اجتماعی شدن و به رنگ فرهنگ درآمدن به احساس تعلق نیاز دارد که جداسازی و جداسازی، کنشی مقابل آن را در پی دارد. برای ایجاد حس یگانگی با امت در افراد، راهی جز پذیرش و همراه گرداندن محبت آمیز آنان با جامعه وجود ندارد. پس باید افراد متفاوت را با محبت در میان خود بپذیریم و به جای مانع تراشیدن در مسیر پیشرفتشان، راه را برایشان هموار سازیم. در واقع، سامانه آموزش و پرورش باید خود را با تفاوت های مردم انطباق دهد، نه آنکه مردم را با قالب های از پیش تعیین شده خود از یکدیگر جدا سازد، چرا که خداوند مردم را متفاوت آفریده و به این تفاوت ها نیز مفتخر است، چون بر اساس حکمت الهی نیازهای جامعه را پوشش می دهد. خداوند می فرماید: ای مردم! ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و در گروه ها و اقوام قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید. به درستی که با ارزش ترین شما نزد خدایتان پرهیزگارترینتان است. به درستی که خداوند دارای نهایت دانش و آگاهی است (آیه ۱۳، سوره حجرات).

و به همین دلیل است که مردم را از عیبجویی و تمسخر یکدیگر برحذر می دارد: «وای بر هر عیبجوی تمسخرکننده» (آیه ۱، سوره هُمَزَه).

و پیشوایانش راه نجات ما را در یاری رسانی و توانمندسازی آنان می بیند که متفاوت و ضعیف ترند دانسته است: «هر کس کسی را که در دریافت و فراگیری دانش ضعیف است یاری دهد و در برابر دشمنان دین و دانشجویان باطل به او نشانه های الهی را بفهماند، خداوند در سختی های مرگ او را یاری می کند تا بر یگانگی او و پیامبری حضرت محمد (ص) و آنچه به این دو باور مربوط است گواهی دهد و باور داشته باشد تا بیرون رفتنش از این دنیا و بازگشتش به خداوند بلندمرتبه با بهترین کارها و برترین حالاتش باشد و در این مسیر با شادی و بوی خوش گل ها این پیام خوش را دریافت می دارد که پروردگارش از او راضی و بدون خشم است (بحارالانوار، ج ۷۵: ۲۱).

اینک ما معلمان و دست اندرکاران آموزش و پرورش باید پاسخ دهیم که تا چه حد به رعایت موازین دین پای بندیم و به باورهای مذهبی خود عمل می کنیم؟ نکند کفار در عمل به اسلام از ما پیشی گیرند و ما در روز حساب به درگاه خداوند پاسخ درخوری نداشته باشیم!

آیا ما برای هر کس با هر میزان و هرگونه استعداد، راه یادگیری را هموار می‌کنیم؟

آیا برای همهٔ دانش‌آموزانمان به یک میزان و به اندازه‌ای که خداوند خواسته است اهمیت و ارزش قائل هستیم؟

آیا همانند پیامبران، بدون تحقیر افراد ضعیف، راه یادگیری و مشارکتشان در جامعه را هموار می‌کنیم؟

اگر بخواهیم به موازین دین خود عمل کنیم، راهی جز پذیرش افراد متفاوت در مدرسه نداریم و این بهترین راهی است که می‌تواند مشارکت اجتماعی و بهره‌مندی همهٔ افراد از حق آموزش و پرورش را تضمین کند. اگر به هر نحوی فردی را به سبب تفاوتش، از کلاس یا مدرسه‌ای که همه حق دارند به آن وارد شوند و بیاموزند حذف کنیم، به او این پیام را داده‌ایم که تو برای ما مانند دیگران نیستی؛ پس از او نیز نباید انتظار داشته باشیم که خود را عضوی از جامعهٔ ما ببیند. او حق دارد بپرسد وقتی جامعه‌ای که اعضای آن خود را از تو تواناتر و برتر می‌دانند، در اندیشهٔ احساس و آیندهٔ تو نیست، تو چرا باید برای آنان ارزشی قائل شوی و رعایتشان کنی؟ آیا آنان که تواناتر بودند، در هنگام نیاز برایت ارزشی قائل شدند؟ آیا زحمت اندیشیدن به نیازهای تو و راه‌های توانمند ساختن آن را به خود دادند؟ اگر نه، تو چرا باید رعایتشان کنی؟

آیا برخی از آثانی که امروز می‌رانیمشان، همان‌هایی نیستند که در آینده پایبند موازین اجتماعی نخواهند بود و با بزهکاری و جنایت در ابعاد گوناگون، شادی و تندرستی را از جامعه می‌گیرند؟ آیا پایه‌گذار آن نامهربانی‌ها و دل‌سنگی‌ها رفتار حذف‌گرایی امروز ما نیست؟ تصور من این است که حکمت دستورات مؤکد خداوند و فرستادگانش در رعایت و پذیرش افراد متفاوت، علاوه بر جنبهٔ اخلاقی آن که به رشد ما در مراتب انسانی و الهی منجر می‌شود، ناظر بر همین سالم‌سازی روابط اجتماعی است.

نکتهٔ پایانی اینکه، آیا هرگز به این نکته اندیشیده‌اید که با حذف افراد متفاوت از محیط پرورش کودکان و مردم، فرصت تمرین بخش مهمی از موازین اخلاقی را از جامعه می‌گیریم؟ بگذارید موضوع را این‌گونه باز کنم:

آیا تردیدی هست که برای هر مهارتی از جمله فعل‌های اخلاقی، به فرصت تمرین آن فعل نیازمندیم؟ با شواهدی که در این مقاله مطرح شد، آیا تردیدی هست که کمک به هموار شدن راه فراگیری افرادی که با ما متفاوت‌اند، از اصول اخلاقی دین ماست؟ آیا فطرت الهی ما جز این را گواهی می‌دهد؟

به نظر می‌رسد در این باره تردیدی نباشد که چنین تلاشی امری اخلاقی و منطبق بر فطرت الهی ماست. البته اگر تردیدی هست، بسیار سپاسگزار خواهیم شد با نشانی‌هایی که در شمارهٔ پیش دادیم، تردیدهای خود را بیان فرمایید تا به گفت‌وگو بنشینیم. ولی اینک

فرض را بر آن می‌گیریم که تردیدی نیست. اگر چنین باشد، پس برای تمرین این مهارت در فراگیرندگان خود باید فرصت‌هایی را فراهم کنیم. پرسش این است که اگر چنین افرادی را از اتاق درس و مدرسهٔ خود حذف کرده باشیم، فرصت مناسب برای یادگرفتن و خیره شدن در این مهارت کجا برای فراگیرانمان فراهم خواهد شد؟ چه کسی آنان را به روش‌های مناسب رهنمون خواهد شد؟ آیا پرورش اخلاقی و وظیفهٔ اصلی سامانهٔ آموزش و پرورش کشور نیست؟ به نظر می‌رسد حذف افراد متفاوت نه تنها ظلمی به آنان است، چون از حق آموزش و پرورش معادل دیگران و حس تعلق به جامعهٔ خود محروم می‌شوند، بلکه ظلمی به اکثریت جامعه است، چون فرصت فراگیری و تمرین یک اصل اخلاقی بسیار مهم، یعنی همیاری با هم‌نوعان متفاوت و هموارسازی مسیر رشد و پیشرفتشان را از آنان می‌گیریم. چنین ظلمی یک عمل ضد اخلاقی صرف نیست، بلکه ظلمی است که آثار آن بر حیات اجتماعی باقی می‌ماند، چرا که وقتی فرهیختگان یک اجتماع عملی ضد اخلاقی را در سامانه‌ای بنیان می‌گذارند که متولی پرورش است، بر حسب قدرت نرم‌افزاری این نهاد که بسیار پرنفوذتر از قدرت‌های سخت است، این عمل به‌عنوان هنجار در جامعه پذیرفته می‌شود و نسل‌ها به آن عمل می‌شود. همان‌گونه که امروز سامانهٔ آموزش و پرورش با جداسازی این افراد از متن جامعه این ظلم را به‌عنوان یک عمل منطقی سنت سنجیده‌ای فرض کرده است و می‌کند.

باید از این نقش خود هراسان باشیم و برای تغییرش به‌پاخیزیم، چرا که هر کس کار خوبی را بنا نهد، پاداش تمام کسانی که به آن کار عمل کنند، بدون آنکه از عامل کم شود، به او داده می‌شود. همان‌گونه که اگر کسی راه بدی را به روی مردم باز کند، در گناه تمام کسانی که در آن راه پا نهند شریک است (کنز العمال، حدیث ۴۳۰۷۹).

روشن است، اگر بخواهیم هر روشی را پایه‌گذاری کنیم، باید دانش و مهارت‌های لازم برای اجرای آن را داشته باشیم. بسیاری از معلمان که در سال‌های اخیر با اندیشهٔ فراگیرسازی و تلفیق کودکان با نارسایی آشنا شده‌اند و با آن موافق هستند، با این پرسش روبه‌رو شده‌اند که چگونه می‌توان این روش درست را به‌اجرا درآورد و گاه در همین مرحله متوقف شده‌اند، چون به آموزش‌های مناسب برای این اقدام دسترسی نداشته‌اند. اگرچه ضرورت دوره‌های آموزشی مداوم برای فراگیرسازی بر کسی پوشیده نیست، اما کاستی‌های موجود در سامانهٔ آموزش‌های بدو خدمت و ضمن خدمت آموزش و پرورش ما را به این اندیشه رهنمون شد که شاید بتوان بخشی از نیازهای معلمان و مدیران مدارس را با ایجاد این فرصت یادگیری برای معلمان جبران ساخت. از شمارهٔ بعد به این روش‌ها می‌پردازیم.